

وب سایت استاد موسوی



تاریخ روز : ۰۷/ ۰۴/ ۱۳۹۷

تاریخ ثبت : ۰۷ تیر ۱۳۹۵

عنوان : سیر توحید در جهان

«بسمه تعالی»

سیر توحید در جهان

حمد و سپاس خدایی که ما را در مسیر آسمانی راست قامتی از تبار معصومینش قرار داد تا از گرما و روشنایی وجود تابانش برای شب های سرد و تاریک درونمان روزنی برگیریم و حظی از نور معرفت توحید، عصمت، ولایت و نبوتش بریم. آنچه تقدیم می گردد بارقه‌ای است از تحقیقات حضرت استاد سید علی موسوی با عنوان «سیر توحید در جهان» که از رساله‌های توحیدی معظمله کسب فیض شده است. میلئوس در یونان در قرن 6 ق م پرمایه‌ترین شهر دنیای یونان بود. در حدود یک هزار سال قوم یونپایی به آنجا کوچ کرده و تمدن جدیدی بر اساس فرهنگی خاص بنا نهاد. در این شهر رونق صنعت به اوج خود رسیده و خرافات، تناسخ و اعتقادات نابهنگام بی‌اعتبار شد. تعقل رواج یافت و مردم به شهرهای دور دست مسافرت نمودند و تمدنهای بابل و فینیقیه و مصر را دریافتند. هندسه مصری، نجوم بابلی و علوم اقوام دیگر را کسب نموده، در نتیجه این علوم به آزادی فکری مسلط شدند و کوشیدند تا برای مسائل جهان و انسان پاسخ‌های عقلی بیابند. از همه برتر به درخت فلسفه، هر چند ناگهان، بارور شدند ساقه و ریشه‌های قوی آن را یافتند و به سوی الهیات رفتند. در فلسفه یونان طبیعت‌گرایی و راز ورزی موجود است. تالس نخستین مظهر طبیعت‌گرایان بود که در شهر میلئوس رشد نمود. او گوید آب اصل ابتدایی همه چیزهاست و نخستین هیئت و صورت عالم است. تالس از بین سه عامل بخار، مایع و جامد که همه جوهرهای جهان را از نظر او می سازند، آب را ابتدا و اساس دانست. که باید گفت این مطلب باعث عظمت او در بین رواقی‌ها - که خود از پایه‌گذاران این مکتب است - و دیگران شد. البته نه به خاطر این نظر که مادر همه چیز را رطوبت و آب می‌دانست بلکه به خاطر اینکه نظر او به یگانگی برمی‌گردد؛ یعنی وحدت‌گرایی را ششصد سال ق م در عالم علم جان داد و همه چیز را به خدای لایزال منتهی دانست، آن هم زمانی که مردم در اوج بت‌پرستی و تکثر الوهیت بودند. فلاسفه قبل از میلاد مسیح مانند مکتب رواق، اشراق و مشاء فلاسفه متقدمین و از میلاد به بعد چون طرفداران مکتب فلسفه متالیه را متأخرین نامند. و به عنوان مثال؛ فلوطونی‌ها، طرفداران مکتب مشاء، موج و رواج الوهیت در متأخرین بیشتر از متقدمین بود. متقدمین مقداری راه را باز کردند ولی به ثمر رساندن توحید در فلسفه متأخرین رواج یافت. نشر نبوت، امامت و مبانی حقه الهیه در گروه متأخرین بود. حتی کشورهای غربی و اروپایی که بوی توحید در فضای زندگی آنها پخش شد، همه از متأخرین نشئت گرفت. هر چه مکتب اروپا را در توحید معرفی کنند، این تعریف از متأخرین آغاز گشت یعنی از مکتب فلاسفه الهیون به معنی الاعم و به معنی الاخص. بردند توحید را به کاسه جبر ریختند. جبری‌ها چون بی بند و بار بودند توحید را از جبر و مقابله عقب زدند. هدف این بود که فلسفه برود و جبر، مثلثات اقلیدس، قانون اعداد، شیمی و فیزیک در ظرف توحید تعریف شود؛ اما طراحانی به نام مکتب نسطوری جلوی این شیوه را گرفتند. در آغاز اسلام اول موج مذهب تنها در اذان نمودار بود، بعد نماز جبری و تلاوت قرآن زوری. همان زمان بود که نسطوری‌ها در مجمع البحرین دست به کار شدند. نسطوری حکیمی مسیحی و استادی قوی بود که توانست به مدرسه بین‌النهرینی‌ها راه یابد و سیر تمام عقاید طلاب آنجا را، که شامل طلاب مسیحی، بین‌النهرینی و غالباً ایرانی بود، عوض کند. همچنین، او در انجیل تصرف کرد و خدا را دارای اغانیم ثلاث اب و ابن و ام دانست. پس از اینکه این مدرسه را بارور به عقاید خود کردند مدرسه‌های دیگر را تأسیس کردند؛ از آن جمله مدرسه جندی شاپور در سال 530 میلادی توسط انوشیروان پادشاه ساسانی تأسیس شد. بحث‌ها در این دو مدرسه از ارسطو و فلاسفه دیگر بود. نسطوری‌ها می‌خواستند فلسفه را کاسه و ظرفی قرار دهند، علوم پایه را در درون کاسه توحید بریزند و به خورد مردم یهود و نصاری بدهند. کاسه را بردند به دست تازه محققین دادند، یک

نگاه عمیقانه کردند، دریافتند توحید پدرشان را دستشان می‌دهد. مقیدشان می‌کند دزدی و زنا نکنند. مقیدشان می‌کند معتقداتشان قوی گردد. با مشورت تعدادی آن کاسه را شکستند و نامش را علم جدید یا علم پایه گذاشتند. دیدند این علم آگاهی می‌دهد ولی جلوی فحشا و کارهای خلاف دین را نمی‌گیرد. گفتند این علم عالی است. لذا فلسفه و توحید را قی کردند، نه در طی یک سال بلکه چهارصد سال طول کشید که فلسفه از علم جدید جدا گشت. حالا اگر ریشه را یافتید، بفهمید در فلسفه چیست و در ریاضی و طبیعی چیست.

کور کورانه نرو در کربلا تا نیفتی چون حصین اندر بلا

اما چگونه فلسفه یونان به سوی اسلام هدایت شد؟ این امر در زمان مأمون اتفاق افتاد. مأمون به 17 نفر مأموریت داد تا برون فلسفه متأخرین را از یونان بخرند. چنین شد و هر کلمه به قیمت یک اشرفی خریداری شد، آن‌ها مطالب فلسفی را بر شتر بار کردند و به مکتب‌خانه‌ها و بی‌قول‌های کشورهای اسلامی وارد کردند. همچنین در زمان متوکل عباسی این شیوه ادامه داشت. اما گروه دیگر حرانی‌ها که به صابئین شهرت داشتند در نشر فلسفه به ایرانی‌ها کمک کردند. آنها به ترجمه کتب فلسفه پرداختند. در اینجا بود که فلسفه افلاطون و ارسطو به اسلام سرازیر شد. در واقع از دو مدرسه جندی شاپور و بین‌النهرینی‌ها علم فلسفه به اسلام سرازیر شد. این در حالی بود که نسطوری‌ها داشت خرابش می‌کرد چنین شیوه‌ای نداشتند ولی حرانی‌ها و کسانی که بعد از مأمون توانستند کاری انجام بدهند این علوم را از این طریق آوردند و با مذهب امام جعفر صادق(ع) و امام باقر(ع) که حقیقت همان بود- ممزوج نمودند. یعنی این علم مکتب امام جعفر صادق(ع) و حضرت باقر(ع) و مذهب جعفری را به عقیده خود محکم نمود. نه اینکه امام جعفر صادق(ع) و باقر(ع) در حوزه فلسفه و حکمت و کلام نبودند بودند ولی مردم این مطالب را باید از زبان حرانی‌ها یاد می‌گرفتند. در این غوغا اروپا به خواب عمیقی فرو رفته بود؛ یعنی زمانی که این دو علم به اسلام فرو ریخت، اروپایی که آن همه هیاهو داشت، اصلاً از علوم اسلام و فلسفه و عرفان بی‌خبر بود. تمام علوم شرقی‌ها و غربی‌ها از این دو مکتب شروع به نشر کرد. حلقومش اسلام بود و سینه آن عامه مردم. آنگاه بود که اروپایی‌ها به سوی مذهب و دین نگاه عمیق افکندند. دیدند اسلام هم مذهب دارد و هم علم. به ناچار دست‌ها را از دامن‌ها در آوردند و به سوی اسلام التماس کردند و از قرن 12 میلادی به بعد اروپایی‌ها ریزه‌خوار خوان علمی اسلام شدند.

منابع:

رساله واجب الوجود(17)، ص 1662

رساله واجب الوجود(18)، ص 1688

رساله واجب الوجود(23)، ص 2242

رساله معاد : تاریخ های 15/9/84، 22/9/84، 25/9/84